

نیم‌نگاهی به پیوند آموزشی میان استاد و دانشجو از دیدگاه غزالی و ابن جماعه

دکتر محمدحسین ساکت*

چکیده

کتاب‌ها و رساله‌هایی چند درباره آیین و روش استادی / شاگردی یا پیوند آموزشی استاد / دانشجو، در میراث مکتوب فرهنگ و تمدن اسلامی برجای مانده است. در این زمینه نویسندگان و دانشمندانی که وابسته به دبستان‌های فیلسوفان، حدیث‌دانان، فقیهان، صوفیان و تاریخ‌نگاران بوده‌اند، نگاه‌های مستقل یا درمیانه اثر و یا فصلی جداگانه از خود برجای نهاده‌اند. ما از این دسته نگاه‌ها به «آموزشنامه» یاد می‌کنیم. در این گفتار، نمونه‌ای از دبستان صوفیان (غزالی) و نمونه‌ای از دبستان فقیهان (ابن جماعه) به جستار درآمده است. **کلیدواژه:** آموزشنامه، پیوند آموزشی، نام‌های گوناگون استاد و دانشجو، احیاء علوم‌الدین، غزالی، ابن جماعه.

*. مستشار پیشین دیوان عالی کشور، پژوهشگر حوزه حقوق و فرهنگ و تمدن اسلامی، وکیل دادگستری.

(saketcultural@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۲/۱۲

تاریخ وصول: ۹۸/۰۱/۱۷

مقدمه

در باره فرهنگ آموزش اسلامی (pedagogy) یا آیین شاگردی/استادی، کتاب‌ها و رساله‌هایی چند به زبان تازی نگارش یافته است. در این میان، فیلسوفان، حدیث‌دانان، فقیهان، تاریخ‌نگاران و صوفیان هر کدام با نگاره و انگاره ویژه خویش به نگاشتن «آموزشنامه» (Istructive Procedures) دست یازیده‌اند.

در میان فقیهان، پس از ابن سحنون تنوخی (۲۰۲-۵۵۶هـ/۸۱۷-۸۶۹م) مراکشی^۱، بدرالدین جماعه کنانی حموی (۶۳۹-۷۳۳هـ/۱۲۴۱-۱۳۳۳م) از نامبردارترین آموزشنامه‌نگاران است. از اندیشه‌گران صوفی منش مسلمان، امام محمد غزالی توسی (۴۰۵-۵۰۵هـ/۱۰۰۵-۱۱۱۱م) در پهنه اندیشه‌ورزی آموزشی، بلندآوازه و ماندگار مانده است. در این گفتار نگاهی می‌اندازیم به دیدگاه این دو نامور در پهنه آموزش اسلامی در پیرامون سرشت، رگ و ریشه‌های پیوند میان استاد و دانشجو.

کاربرد نام‌های گوناگون برای استاد و دانشجو

در تاریخ اندیشه‌گری و آموزشی مسلمانان در سراسر سده‌ها و سرزمین‌ها به لقب‌ها و نام‌هایی گوناگون و فراگیر برای دانشمندان و کسانی که به کار آموزش و پرورش سرگرم بودند (آموزشیان) برمی‌خوریم.

تقی‌الدین شبکی (م. ۷۵۰هـ/۱۳۴۹م) برای دانشمندان و دانشیان، نام‌های فقیه، محدث، مفسر، مقرر، اصولی، متکلم، نحوی، لغوی، حکیم، منطقی، جدلی، خلافی، عطار،

۱. درباره ابن سحنون ر. ک: ابن سحنون، «پشاهنگ آموزشنامه‌نگاری» در دکتر احمد شلیبی تاریخ آموزش در اسلام از آغاز تا فروپاشی اتویبان در مصر، پاریس کرده محمدحسین ساکت. (۱۳۸۷)، تهران: نشر نگاه معاصر، پیوست نگارنده، ص ۴۸۱-۴۵۹.

شیخ الاسلام و قاضی القضاة را آورده است. این نام‌ها نشانگر کاردانی کسی بود که در آن رشته‌ها به تدریس یا نگارش کتاب و رساله می‌نشست.

برای استاد اصطلاح عالم و معلم همگام با هم به کار می‌رفت. عالم (دانا؛ دانشمند) در فرهنگ اسلامی کاربردی گسترده و ریشه‌دار داشته است. این واژه با واژه معلم (آموزگار) آمیختگی یافت. میان دانشمند و کسی که به کار آموزشی می‌پرداخت (آموزگار) جدایی نمی‌بینم. «عالمی» در پیوند به عالم و برای گزارف (مبالغه) از لقب‌های مشترک در سازش میان خداوندان شمشیر و قلم بوده است، اگر چه در حقیقت دانشمندان بدان ویژگی یافته‌اند. (قلقشندی، ۱۹۸۲م، السفر الثالث، ص ۳۹۴)

شیخ: یکی از نام‌هایی بود که به استادان می‌دادند. به کسی که بزرگ است یا در رشته و هنر و یا صنعتی پیش کسوت است، شیخ می‌گویند. از روی احترام، به مردم دانشمند و شایسته و پارسا لقب شیخ می‌دادند. یکی از پژوهشگران بر آن است که لقب شیخ، بعدها آمده است؛ زیرا در نگاه‌های جاحظ، اغانی اصفهانی و مبرد نیامده است. (طوطح، بی‌تا، ص ۵۰)

فقیه: در تاریخ اندیشه‌گری مسلمانان، واژه فقیه از پیشین‌ترین لقب‌ها برای دانشمندان بوده است. در پاره‌ای از منابع اسلامی، واژه فقیه در اشاره به دانشجو نیز به کار رفته است. در نشست ابوحامد اسفراینی، (م. ۴۰۶هـ/ ۱۰۱۵م) بیش از ۷۰۰ فقیه و به روایتی دیگر، ۳۰۰ فقیه (شاگرد) پای درس او می‌نشستند. (ابن خلکان، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۵۴)

استاد: واژه‌ای است فارسی و از لقب‌هایی که همتای معلم به کار می‌رفته است. نخست، به صنعتگرانی که در کار و هنر و پیشه خویش کاردانی و کارکشتگی داشتند، استاذ یا استاد می‌گفتند. آن‌گاه، این لقب را به کسی دادند که در یاد دادن و آموختن دانش به دیگران مهارت نشان می‌داد. جمع درست این واژه در عربی آساتذ است که ما در فارسی به نادرستی اساتید به کار می‌بریم.

مدرّس: پیداست که این لقب پس از برپایی مدرسه‌ها در سده چهارم هجری رواج یافت. مدرّس از معلّم درجه بالاتری داشته است. تا کسی گواهی تدریس از آموزگاران و استادانش نمی‌گرفت، هیچ‌گاه به نام مدرّس به این پیشه نمی‌پرداخت.

امام: (پیشوا) بی‌گمان، لقبی بود برای رده بالای آموزشی به کسانی که از دانشمندان برجسته و بلندپایه بودند، امام می‌گفتند، مانند امام‌الحرّین جوینی و غزالی. امام در دانش و آگاهی مرجع و در رشته خویش تکیه‌گاه است.

مُعید: (دستیار؛ استادیار) یکی از پژوهشگران بر آن است که کار مُعید (استادیار؛ دستیار) در سده پنجم هجری پدید آمد؛ زیرا کار وی در پیوند تنگاتنگ با استادان مدرسه‌ها بود و مدرسه‌ها هم در نیمه دوم سده پنجم هجری برپا گردید. (شلیبی، ۱۳۸۷، ص ۴۷۸)

مُفید: یکی دیگر از نام‌های دانشمندان بود. مفید کسی است که در افزونی به دست آمده از درس، بر او اعتماد می‌ورزند و چیزی فزون‌تر از دیگران دارد. برای همین، او را مفید (بهره‌رسان) می‌گویند.

مجتهد: به کسی گفته‌اند که احکام دینی را از کتاب، سنت، اجماع و قیاس و عقل بیرون می‌کشد. در شیعه امامیه، اجتهاد بالاترین مرحله از مرحله‌های آموزشی و از واجب‌های کفایی است.

رُحله: یعنی آنچه به سویس کوچ می‌کنند. یکی از لقب‌های دانشمندان و حدیث‌دانان بزرگ و سرشناس رُحله بود، چرا که در جایگاه و پایگاهی بود که دانشجویان برای یادگیری و آموزش پیش او می‌رفتند.

مؤدّب: (آموزگار خصوصی و خانگی) آموزگار ویژه‌ای که به دانش‌آموزان در خانه‌هایشان درس می‌داد، مؤدّب می‌گفتند.

مرّبی: که امروز در دانشگاه‌ها و کانون‌های آموزشی کاربرد گسترده‌ای یافته است، در گذشته بسیار کم به کار می‌رفت. قلقشندی لقب مرّبی را هم چون یکی از لقب‌های صوفیان

به کار می‌برد، یعنی تربیت‌کنندهٔ مریدان و شاگردان و کسی که راه و روش رسیدن به خدای بزرگ را به آنان می‌شناساند.

مُملی: (نویساننده) به استادی که محدث یا واژه‌دان بود یا در رشتهٔ دیگری تدریس می‌کرد و درسش را به دانشجویان می‌نویسند، مُملی (املاء‌کننده) می‌گفتند.

مُفتی: (فتوادهنده) کسی که فتوا می‌دهد در واقع خود استاد و آموزگار است؛ زیرا هر آن‌چه را نمی‌دانند از او می‌پرسند و او یاد می‌دهد.

تا اینجا نام‌هایی را دیدیم که به استادان می‌دادند. اینک، به نام‌هایی برمی‌خوریم که به شاگردان و دانشجویان می‌دادند:

متعلّم: (شاگرد؛ دانش‌آموز؛ دانشجو) این واژه به اندازه‌ای فراگیر است که کوچک و بزرگ را دربرمی‌گیرد. به هر انسانی که به دانش‌اندوزی و تداوم در اندوختن دانش و آگاهی گرایش دارد و در این راه می‌کوشد، «متعلّم» می‌گویند.

تلمیذ: (شاگرد) واژهٔ سریانی تلمیذ به کسی می‌گویند که پیوسته می‌آموزد.

طالب: (دانشجو) در کتاب‌ها و نگاشته‌ها این واژه بیشتر آمده و به کار رفته است. کسی که جوای دانش و سرگرم آن است، طالب نام می‌گیرد.

دارس: (پژوهنده) از واژگان همتای دانشجو (طالب‌العلم) است که کمتر به کار می‌رود. نووی کتابش را *ادب الدارس و المدرس* نام نهاده است.

متفقه: (فقه‌آموز؛ شاگرد) این واژه را کمتر برای دانشجو به کار می‌برده‌اند و بیشتر به گونه‌ای ویژه به دانشجوی فقه، متفقه یا فقه‌آموز می‌گفته‌اند.

مستملی: کسی که درس استاد را در نشست درس برای کسانی که آن را می‌نوشتند یا یادداشت برمی‌داشتند، بازگو می‌کرد. او درست نقش دستیار (معید) را بازی می‌کرد.

مُرید: نامی بود که صوفیان به شاگرد یا تازه‌کاری که در آغاز راه تصوف بود، می‌دادند.

مستفید: به کسی که خواستار بهره‌گیری از استاد (مُفید) بود، مُستفید می‌گفتند. علمی کتابش را *ادب المفید و المستفید* نامیده است.

متأدب: (ادب‌جو) این واژه همتای طالب یا متعلم (دانشجو؛ دانش‌آموز) به کار می‌رفته است. در عرف پاره‌ای از نظام‌های آموزشی، ادب‌جو کسی بود که از بیرون مدرسه به آنجا می‌آمد و در آنجا خوابگاه نداشت و تنها از استاد درس می‌گرفت و می‌رفت.

مستفتی: خواستار فتوا، کسی که حکم دینی در مسأله‌ای معین را از مجتهد یا مفتی می‌پرسد تا ناآگاهی‌اش با آن پرسش از میان برود. مستفتی از رهگذر این پرسش و پاسخ از دانشمندان و فقیهان می‌آموزد. او در اینجا شاگرد است و مفتی استاد.^۱

رفتار یکسان استاد و دانشجو در پرتو یکتاپرستی

با نگاه به رساله‌هایی که گذشتگان درباره آموزش و پرورش اسلامی و آیین استادی / شاگردی نگاشته‌اند، به نام و یاد آشکاری از مسأله پیوند آموزشی میان استاد و دانشجو بر نمی‌خوریم؛ ولی این بدان معنا نیست که بدان نپرداخته‌اند. از نگاه ژرف‌اندیشان و آموزش‌نامه‌نگاران مسلمان هیچ‌گاه پیوند درونی و بیرونی استاد / دانشجو، دور و نادیده نمانده است. از لابه‌لای ادبیات سترگ و گه‌گاه دوباره‌گویی‌ها در زمینه روش و منش استادی / شاگردی درمی‌یابیم که ذهن و زبان آموزش‌نامه‌نویس - دانشمند استاد، متصوف، یا مدرس - فراسوی همگی دانشجویان بوده است. پیوستگی و وابستگی دانش با کنش، همگام با رنگ و ریشه‌های دین و احکام آن، که به چهره‌ای بنیادین و برجسته برخاسته از متن قرآنی و سنت پیامبری است، مهم‌ترین دلواپسی آموزش‌نامه‌نگاران بوده است. در سراسر پیش‌شرط‌ها و سفارش‌هایی که برای استاد و دانشجو نگاشته آمده است و در چارچوب شرط‌های معنوی و اخلاقی، دانشی و دینی به‌ویژه در رفتار با دیگری در راستای

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: محمدحسین ساکت، «لقب‌ها و نام‌های دانشیان و آموزش‌گران مسلمان»، در دکتر احمد شلبی، *تاریخ آموزش در اسلام* از آغاز تا فروپاشی ایوبیان در مصر، پیوست ۴، ص ۴۹۳-۴۶۴.

آموختن آمده است، همبستگی و وابستگی آموزشی - تربیتی را می‌بینیم. این پیوستگی و وابستگی دوسویه استاد و دانشجو در همه آموزش‌نامه‌هایی که مسلمانان از سده‌های پیش نوشته‌اند، دیده می‌شود.

بایسته‌های آموزشی - پرورشی استاد و دانشجو بر پایه آن‌چه غزالی در *احیاء علوم‌الدین* و پارسی شده آن *کیمیای سعادت* و ابن‌جماعه در *تذکره السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتکلم* (از این پس: *آموزش‌نامه، فرهنگ فرادی و فراگیری در اسلام*) آورده‌اند، هم‌چون سندی آموزشی و مرجعی تاریخی - اجتماعی درخور نگرش است. این متون، اندرزنامه و رهنمودنامه‌ای نیستند که در جهان واقع و رخداد پیدایی و آشکاری نیافته باشند؛ بلکه سیماهایی از نمونه‌هایی انجام گرفته و به کار بسته‌اند که نسل‌های گذشته در پهنه مسائل آموزشی - تربیتی در کانون‌های دانشی، پژوهشی و فرهنگستانی از آنها بهره‌ها گرفته‌اند. آن نمونه‌ها و الگوها برگرفته از آموزه‌های قرآنی، روش و منش پیامبری و هم‌چنین زیست‌نامه‌های پیشوایان پاک‌باخته و دانشمندان شیفته دانایی و آگاهی و دینمندان راستین‌اند. مسجد نخستین مدرسه و آموزشگاه در اسلام بوده است. آموزش یک نیایش و در واقع، کاری هم‌تا و همدوش رسالت به شمار می‌آمده است. بن‌مایه اسلام یکتاپرستی است. در سایه یکتاپرستی و یکسان‌اندیشی، همگان و مؤمنان، چه استاد و چه دانشجو، از نگاه آموزشی و تربیتی به یک چشم نگریسته می‌شدند. سرشت و سرگذشت مسجد و نشست و برخاست‌های استادان دانشمندان، برگزاری نشست‌ها و حلقه‌های درس و بحث در آنجا بر کسی پوشیده نیست.

سازمان آموزشی اسلام از «روش حلقه»، یا به تعبیر پروفیسور مهدی نخستین «مدرسه دایره‌ای» (منیرالدین احمد، ۱۳۸۴، ص ۱۰۸) آغاز شده است. در مسجد یا مدرسه پیوند میان استاد و شاگرد، میان امام (پیشماز) و نمازگزار، میان اندرزگر و گروندگان و میان همگی گروندگان درون و بیرون مسجد اگر گروش (ایمان) راستین در اندیشه و کنش می‌بود، یکسان می‌نمود. در اینجا، میان استاد و شاگرد در به کار بستن بایسته‌های اخلاقی و

آموزشی جدایی و شکاف وجود نداشت. تنها پلکان دانش و کنش استاد یا دانشجو او را به خداوند نزدیک می‌ساخت: «خداوند به کسانی از شما که گرویده‌اند و از دانش بهره‌مند شده‌اند، پایگاه‌هایی والا می‌بخشد». (مجادله / ۱۱)

بن‌مایه‌ها و پایه‌های هنر رفتار دوسویه استاد و شاگرد در نگاه غزالی و ابن‌جماعه از آنجا که نخستین خواسته و آرمان دانش، رفتار به آن است و رساندن دعوت یا فراخوانی به اسلام جدا و رها از کردار به احکام و آیین‌های آن نیست، از این رو غزالی و ابن‌جماعه از دانشجو می‌خواهند تا در پیوند با خویشتن با پالایش دل از پستی‌ها و با آهنگ و نیتی ناب در دانش‌اندوزی به زنده نگاه داشتن دین و رفتار به ریشه‌های آن دست یازند.

غزالی در رساله *اینها الولد: ای فرزند!* چکیده‌ای از تجربه آموزش خویش را برای دانشجو بازگو می‌کند و همان‌گونه که در *احیاء علوم‌الدین* می‌آورد، بر بایستگی گرد آمدن میان دانش و کنش تأکید می‌ورزد: «اگر صد سال دانش بخوانی و هزار کتاب گردآوری، جز با کنش و رفتار آماده بخشایش خداوند نخواهی بود». (غزالی، بی‌تا، ص ۹۷) ابن‌جماعه می‌گوید: «آهنگ نیک در دانش‌اندوزی و دانشجویی آن است که [دانشجو] تنها خدا را پیش چشم بدارد و بدان رفتار کند و دین را زنده نگاه دارد و دل خویش را پاک و روشن سازد و درونش را بیاراید». (ابن‌جماعه، ۱۳۷۸، ص ۸۸)

با این نیک آهنگی و پالایش درونی و راست‌رفتاری در زنده‌نگاه‌داری دین، دانشجو در برابر کزروی و گرایش به کام‌جویی از خوشی‌ها و سرخوشی‌های این جهان و جاه و مال و قدرت با ایستادگی در برابر زور، زر، تزویر و فرمان‌گزاران ستم‌پیشه، سپری پولادین و دژی آهنین خواهد ساخت.

ابن‌جماعه دست یازیدن به دانش‌اندوزی را به روزگار جوانی سفارش می‌کند. (همان، ص ۲۹۰) با این همه، برای جلوگیری از دل‌تنگی و افسردگی دانشجو باید گردش و گشت و گذار را فراموش نکند. (همان، ص ۳۰۳ و ۳۰۰) غزالی در کنار گرایش صوفیانه‌اش، به دانشجو گوشزد می‌کند که برای رسیدن به آرمان و خواسته‌هایش از رهگذر دانش‌اندوزی، از دلبستگی‌ها و وابستگی‌های این جهان بکاهد و با اندوخته‌های خود در برابر استاد،

فروتنی از یاد نبرد. (غزالی، ۱۳۵۱، ص ۷۳، ۷۱، ۶۹) دانشجو باید برای واکاوی و ژرف‌اندیشی در دانش، آنچه را مهم‌تر است، نخست یاد گیرد و پیش از آنکه از یک دانش به دانش دیگری برود، آنچه را شایسته و بایسته هر دانشی است، به جا آورد و انجام دهد. (همان، ص ۸۵) پیداست که این شرط‌ها جز با فراهم آمدن زمینه‌هایی برای پیوند با استاد، که در نگاه غزالی «مرشد» (راهنما) و در دید ابن‌جماعه «قُدوه» (پیشوا) نام دارد، فراهم آمدنی نخواهند بود.

پیوند شاگرد به راهنما، پیشوا، دانشمند و استاد جز با احترام و بزرگداشت از سوی شاگرد انجام گرفتنی نخواهد بود و اگر استاد دارای همگی شرط‌ها و بایستگی‌های دانش، کنش و آیین رفتار در برابر خویش و دانشجو نباشد، چنان پیوندی جوش نمی‌خورد. برای همین است که از دانشجو نمی‌خواهند تا از استادی فرمان برد و رفتار استادی را الگوی خود سازد که دورو، مال و جاه دوست یا سنگدل و ستم‌پیشه است. چگونه راهنما و پیشوا می‌تواند شاگرد را به نیکی و پرهیزکاری و نیایش و فرمان‌برداری دستور دهد، در حالی که برابر آموزش خویش رفتار نکرده است؟! اینجاست که رشته پیوند و پیوستگی آموزشی بایسته هر پیشوایی گسسته و پاره می‌شود. به فرموده امام علی (ع): «دوکس پشت مرا شکست: دانشمند پرده در و نادان زهدپیشه». (همان، ص ۸۰)

دلسوزی استاد به دانشجو از سفارش‌های غزالی و ابن‌جماعه است. غزالی می‌گوید: استاد باید دانشجویان را به سان فرزندانش بداند و بر آنان دل بسوزاند. در اینجا، غزالی به سخن پیامبر (ص) ارجاع می‌دهد که فرمود: «همانا من برای شما مانند پدرم به فرزندش» و در تفسیر این گفته می‌نویسد: «به اینکه آهنگ رهایی آنان از آتش آن جهان کند که بسی از رهانیدن فرزند از آتش این گیتی به دست پدر و مادر مهم‌تر است. برای همین است که حق آموزگار از حق پدر و مادر بیشتر است... آموزگار سبب زندگی ماندگار و پایدار است». (ابن‌جماعه، ۱۳۷۸، ص ۳۰۹)

ابن‌جماعه شرط‌های پیشین را در بایستگی فرمان‌برداری دانشجو از استاد به تنگنا می‌کشد: «دانشجو می‌تواند استادی را که قرار است پیش او درس بخواند، خود برگزیند.

بر دانشجوست تا خوی و منش خوب و ادب و رفتار را تا می‌تواند از کسی فراگیرد که شایستگی‌های کل و تمام‌عیاری دارد و دلسوزی و جوانمردی‌اش آشکار و هویداست. با کمبود پارسایی، دینداری، خوی و منش نیکو در استاد، دانشجو به دانش‌افزایی گرایش و کشش نشان نمی‌دهد. یکی از پیشینیان گفته است: این دانش، همان دین و آیین آسمانی است، پس نیک و درست بنگرید و درنگ و رزید که دین خویش را از چه کسی فرا می‌گیرد». (همان، ص ۳۱۲)

در این راستا، ابن‌جماعه از شاگرد می‌خواهد تا در کارهایش از استاد خویش فرمان‌برداری کند و از اندیشه و چاره‌پردازی او سرنیچد؛ بلکه با او همان‌گونه باشد که بیمار با پزشک کاردان و کارکشته است. پس، در آن‌چه آهنگ انجام دادنش را دارد با استاد به رایزنی پردازد و در آن‌چه بدو اعتماد می‌ورزد، در پی خرسندی‌اش برآید و در بزرگداشتش گزافه کند و با خدمت به وی به درگاه خداوند بزرگ نزدیکی جوید...». (همان)

پیوند آموزشی شاگرد و استاد بر پایهٔ مفهوم پیشوا در دانش و کنش، پیامد فرخنده‌ای به بار می‌آورد: بودن فراوان شاگرد نزد استاد برای راهنمایی جستن، فرمان‌برداری و الگوپذیری از او. در کارهای آموزشی به‌ویژه دانش‌های دینی این همراهی و نزد استاد فراوان رفتن، از بایسته‌هایی است که پیوسته شاگرد بدان سفارش می‌شده است. گذشتگان از این بایستگی به «تمشیخ» (استاد دیدن) یاد کرده‌اند. ابن‌جماعه به پیروی از شافعی، آموختن از رهگذر و «درون کتاب‌ها» یا برگ‌های کتاب و نوشته‌ها را به سان استاد پنداشتن (تمشیخ الصّحیفه) را نمی‌پذیرد. بزرگ‌ترین گرفتاری‌ها این است که برگ‌های کتاب را به سان استاد بگیریم و از نگاشته‌ها به جای انباشته‌های آموزگاران بهره‌جوییم. (همان، ص ۳۱۲-۳۱۱)

بدین‌گونه، پیوند آموزشی - پرورشی مستقیم میان دو سوی آموزش - استاد و شاگرد - شرط بنیادین در کار آموزش است؛ در واقع پلی است میان آن دو از یک سو، و میان گذشتگان و پیشینیان، از دیگر سو. اگر کار بازگویی از گذشتگان را از رهگذر رشتهٔ استادان، دانشمندان، فقیهان، پیشوایان و یاران پاکبختهٔ پیامبر (ص) پی‌گیریم، به آموزگار

رسالت می‌رسیم که پیشوای هر آموزگاری است که مردم را به دین و آیین اسلام و رفتار به آن فرا می‌خواند. هیچ‌گاه تبلیغ و رساندن احکام دین از دعوت (فراخوانی) که همان رفتار و کنش است، جدا و گسسته نبوده است. در اینجا است که رگ و ریشه‌های ژرف پیوند میان آموزش و پرورش اسلامی در یکتاپرستی اسلامی با استاد و دانشجو نهفته است. (رضوان سید، ۱۹۸۰، ص ۱۰)

پیوند معنوی میان استاد و شاگرد حتی پس از مرگ استاد نیز می‌پاید و می‌ماند. ابن‌جماعه سفارش می‌کند که: «دانشجو باید تا زنده است، استادش را دعا کند و به فرزندان، خویشان و دوستانش پس از مرگ وی سر بزند و پیوسته به آرامگاهش برود و برایش آموزش بخواهد و از سوی او صدقه بدهد و راه و روش او را در پیش گیرد و در دانش و دین، رسم و عادت وی پیشه خویش سازد...». (ابن‌جماعه، ۱۳۸۷، ص ۳۱۶)

غزالی، دانش و کنش را با هم «کلید نیکبختی همیشگی» می‌داند و برای این سخن خود از سخنان پیامبر گواه می‌آورد. پیامبر می‌فرمود: «دو خوی در کسی که دوروست، گرد نمی‌آید، خوش‌رفتاری و ژرف‌اندیشی در دین» و «... برترین مردم مؤمن دانشمندی است که اگر بدو نیاز افتد، سود رساند و اگر از او بی‌نیاز شوند، خویشان بی‌نیاز سازد» و «دانش را گنجینه‌هایی است که کلید آنها پرسیدن است. هان، پرسید که در آن چهار تن پاداش می‌یابند: پرسنده، دانشمند، شنونده و دوستدار آنان». (غزالی، ۱۳۵۱، ص ۶۰-۵۹)

آن‌چه از سفارش‌ها، اندرزها و راهنمایی‌های غزالی و ابن‌جماعه پیداست، اینکه استاد وظایف سنگینی در برابر شاگرد دارد. پاسداری از دانش، خوش‌رفتاری و خوش‌رویی با شاگردان، رسیدگی به کارهای آموزشی دانشجو، نرم‌خویی با آنان و پرداخت به نگرارش و گردآوری با داشتن شایستگی و دانش، پالایش دانش از پلیدی‌های آن‌ها، راهنمایی با مهر و دوستی، دوری از سالوس و مردم‌نمایی و ... از بایسته‌های هر آموزگار و استادی است که به کار آموزش می‌پردازد. (ابن‌جماعه، ۱۳۸۷، ص ۸۷، ۸۴-۶۳)

اگر میان نکته‌هایی که روانشناسی آموزش و پرورش در جهان امروز مطرح می‌سازند و اندرزا و سفارش‌هایی که آموزش‌نامه‌نویسان مسلمان پیشنهاد داده‌اند، سنجی اندازیم، همانندی‌های فراوانی می‌بینیم.

غزالی از کسانی است که بیش از دیگران کتاب و رساله نگاشته است. شاهکار او/حیاء علوم‌الدین است که هیچ‌کس از بزرگان اسلام همتای آن را نیاورده است. گفتارها و جستارهای فراوانی در این کتاب دربارهٔ آموزش و پرورش آمده است که کوتاه‌شدهٔ آن را در کتاب گرانسنگ *کیمیای سعادت* او به فارسی می‌خوانیم. گفتنی است که بسیاری از دیدگاه‌های آموزشی - پرورشی غزالی با گذشت بیش از نهصد سال هنوز تر و تازه‌اند و دانشمندان امروزمین و آگاهان به مسائل آموزشی و تربیتی آنها را به‌امند و در خور نگرش می‌شمارند. (نفیسی، ۱۳۱۳، ص ۲۹-۳۰)

نتیجه

نگاه و نگرش‌های روانشناسانهٔ غزالی، وابسته به مکتب عرفانی آموزشی، در کتاب‌های *حیاء*، *کیمیای سعادت* و *رسالهٔ ایها الولد* پس از بهبود او از گرفتاری روانی و کناره‌گیری از کارهای دیوانی و درباری به بار نشسته‌اند. از نگاه غزالی، دانش، پرستش دل و نماز درون و نزدیکی به خداوند بزرگ است. (حسن‌علی مراد، ۲۰۰۳م، ص ۲۲۷)

ابن‌جماعه نیز، که از نگاشته‌های پیشینیان خود و از آن میان غزالی بهره‌ها گرفته است، با نگارش *آموزش‌نامه (تذکره السامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم)* تأثیر شگرف و چشمگیر و ژرفی بر دیگر آموزش‌نامه‌نگاران پس از خود نهاد است.^۱

سنجش میان دیدگاه‌های آموزشی غزالی و ابن‌جماعه می‌تواند در قالب رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی در رشته‌های علوم تربیتی و فرهنگ و تمدن اسلامی و هم‌چنین کتاب‌های پژوهشی کسانی که به تاریخ و نهاد آموزش و پرورش مسلمانان دلبستگی دارند، بن‌مایه‌های گرانبها و فراوانی فرادست آورد.

۱. ر.ک: *آموزش‌نامه، فرهنگ فرادهمی و فراگیری در اسلام*.

منابع

- ابن جماعه. (۱۳۸۷)، آموزشنامه، فرهنگ فرادهمی و فراگیری در اسلام، پارسی کرده محمدحسین ساکت، تهران: نشر نی.
- ابن خلکان. (بی تا)، وفيات الأعيان و أبناء الزمان، جلد اول، تحقیق: احسان عباس، بیروت: دارالتقافه.
- حسن علی مراد، یحیی. (۱۴۲۴هـ / ۲۰۰۳م)، آداب العالم و المتعلم عند المفکرین المسلمین منذ منتصف القرن الثانی الهجری و حتی نهاية القرن السابع، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- رضوان سید. (۱۹۸۰)، «جدلیات العقل و النقل و التجربة التاریخیة فی الفكر السیاسی العربی الاسلامی»، مجلة الفكر العربی، شماره ۱۵، ص ۱۰.
- شلی، احمد. (۱۳۸۷)، تاریخ آموزش در اسلام، از آغاز تا فروپاشی ایوبیان در مصر، پارسی کرده محمدحسین ساکت، تهران: نشر نگاه معاصر.
- طوطح، خلیل. (بی تا)، التریبة عند العرب، قدس: المطبعة التجاریة.
- غزالی، ابو حامد محمد. (۱۳۵۱)، احیاء علوم الدین، جلد چهارم، ترجمه مویدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ . (بی تا)، ایفاء الولد المحب، تحقیق: عبدالله احمد اوزینه، دارالشروق.
- قلقشندی، شهاب الدین. (۱۹۸۲م)، مختارات من کتاب صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، اختیار و تعلیق: عبدالقادر زکار، دمشق: منشورات وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- منیرالدین، احمد. (۱۳۸۴)، نهاد آموزش اسلامی، پارسی کرده محمدحسین ساکت، تهران: نشر نگاه معاصر.
- نفسی، سعید. (۱۳۱۳)، «تعلیم و تربیت در نظر امام غزالی (۱۴-۴۰۵ جمادی الاخره ۵۰۵)»، تعلیم و تربیت، سال چهارم، شماره اول، فروردین، ص ۲۹-۳۰.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی